

مرگ برای لاجوردی کم بود

نسرین پرواز

شنیدم لاجوردی با رگبار گلوله مجاهدین کشته شد. در آن بعد از ظهر یکشنبه چندین بار تلفتمم زنگ زد و دوستان و آشنایان تبریک گفتند. آنها فکر می کردند که من هم باید از مرگ او خوشحال شوم. هر چه باشد چند سال در زندانهای تحت کنترل او مبارزه کرده بودم. هرچند احساس شادی آنها برایم قابل درک بود ولی شنیدن مرگ او و تلفنها لبخندی بر لبانم نیاورد. برعکس احساس کردم که من هم مثل بقیه دشمنانش فرصت دیدن زبونی و استیصالش را از دست داده مرگی به این راحتی واقعا! ام. اولین عکس العمل این بود که چه بی عدالتی ای کمش بود. به یاد زندانیانی افتادم که در زیر شکنجه آرزوی یک گلوله از طرف لاجوردی و لاجوردی ها داشتند تا از شکنجه رهایی یابند. پدران و مادرانی را به یاد آوردم که آرزو داشتند لاجوردی را با دستان خود تکه تکه کنند. من چنین احساسی نداشته و ندارم ولی حق آنان می دانم که فرصت بروز احساساتشان را داشتند. حتی اگر به آنها اجازه داده نمی شد که احساساتشان را عملی کنند ولی آنها حق داشتند که لاجوردی را به دادگاه کشیده و احساسات خود را بیان کنند. لاجوردی می بایست نگاه متنفر و خشم آلود آنان را می دید و دلش فرو می ریخت.

این حق مردم بود که لاجوردی را به دادگاه بکشانند و مجبورش کنند تا از خودش دفاع کند. از چند و چون وحشیگریهایش در زندانها بگوید تا همه مردم، نه فقط خانواده زندانیان، بدانند که در زندانها چه گذشته است. این حق آنهایی بود که عزیزانشان به دست لاجوردی اعدام و شکنجه شده بودند تا از او دلیل بخواهند و محاکمه اش کنند. در چنان دادگاهی لاجوردی با توسل به آیه های قران کشتارهایش را توجیه می کرد و مردم به ماهیت ضدانسانی مذهب و نیروهای مذهبی بیشتر آشنا می شدند. شاید همینقدر که حالا با ترور لاجوردی مجاهدین نفع سیاسی می برند با دادگاهی شدنش توسط مردم ضرر سیاسی می کردند.

لاجوردی که خودش مزه زندان زمان شاه را برای مدت کوتاهی چشیده بود و هرگز جرات نکرده بود در آن زندان مخالفتی با رژیم کند و همیشه اوامر زندانبانان را پذیرفته بود، خصومت شدیدی نسبت به مبارزان داشت. و حالا

لذت زیادی می برد که زندانی مقاوم یا مبارز را به زور شکنجه دگرگون کرده از غرورش تهی ساخته و به زبونی بکشاند. طعم تلخ حقارت و زبونی را آنسانهایی که لاجوردی با شکنجه به زندانیانی چشاند که اطلاعاتشان را گرفت اگر در سالهای بعد از چشیدن این طعم تلخ خودکشی نکردند، هرگز از کابوس آنچه که کرده اند رهایی نیافتند.

لاجوردی می بایست در یک دادگاه مردمی محاکمه می شد و مزه حقارت و زبونی را می چشید. آری می بایست او را با نگاه رعب آور دشمنانش روبرو کرد و گذاشت که از وحشت مرگ به دست آنها به زانو در آید و التماس کند که ببخشندش. دوست داشتم آن روز را می دیدم. مرگ برای او کم بود، خیلی کم بود. لاجوردی راحت شد. دیگر از وحشت مردم شبها با اسلحه نمی خوابد. از وحشت انقلاب دلش نمی لرزد. از وحشت دادگاه تلویزیونی و بازخواست شدن دلهره ای ندارد. نگاه خانواده های اعدامی ها مو بر تنش سیخ نخواهد کرد.

امیدوارم بقیه جنایتکاران حاکم حتی در روزهای انقلاب هم توسط خشم آنی مردم با یک گلوله راحت نشوند. تا سایه وحشت و مزه تلخ تنفر مردم را در محاکمه های تلویزیونی همه دنیا در وجود آنها ببینند. اعدام برای این جنایتکاران خیلی کم است.

سپتامبر ۹۸